

فتنه و ایمان

آیت الله محمدی گلپایگانی

«فتنه در لغت * فتنه خدا و فتنه خلق * لباب و گزیده معنای فتنه * ایمان، امانتداری دشوار، و حقیقت ملزوم با عهود و موثیق: میثاق اخلاص، میثاق صبر و پایداری، میثاق قتال فی سبیل الله * ایمان و گدازة بلاها و سختیها و مصائب مانند حدید محماة یا مانند سنگ تیره در اثر تابش متمادی لعل و یاقوت میشود، و مشکلات و شدائد همچون کیمیا هویتی را به هویتی عالیتر تبدیل می کند و احياناً انسان مبتلا خود کیمیای تبدیل کننده میشود * مبتلا ترین افراد به آلام و گرفتاریها پیمبرانند و سپس هر کس بقدر ایمانش * نمونه هائی چند از روایات عترت طاهره علیهم السلام در این باب

امراء يكون بسد ذلك ولهذا يذم الله الانسان بانواع الفتنه في كل مكان...»

«فتنه از افعالی است که هم از خداوند متعال و هم از عباد صادر میگردد مانند بلیه و مصیبت و کشتن و عذاب و غیر اینها از افعال مورد نفرت، و چون از خداوند صادر شود بر طبق حکمت است و هنگامی که بدون امر خداوند از کسی صادر شود بر خلاف حکمت است و لذا خداوند متعال انسان را بانواع فتنه در هر مکان نکوهش میفرماید» سپس شواهدی بر این مدعای شویب از قرآن کریم ذکر مینماید.

معنای حقیقی فتنه

باتدبیر در تفسیر فوق الذکر از فتنه و تأمل در کلمات محققین از اهل ادب و تفسیر، بنظر می آید که لباب و گزیده معنای فتنه چنین میشود: «حقیقت فتنه عبارتست از افکندن چیزی در عمل شدید گدازنده که آن را دگرگون نموده، و هویت موجودش را به هویتی دیگر اعم از اینکه عالیتر یا دانی تر باشد تبدیل نماید، بآنگونه که آتش طلا را می گدازد و اجزاء دخیل و عناصر بیگانه را از آن جدا می سازد،

یکی دیگر از سنن الهی و قواعد آفرینش، سنت فتنه است. این سنت اگر چه دارای شعاع گسترده ای است ولی مقصود ما در این گفتار فتنه الله در ارتباط با ایمان است که در قرآن کریم روی آن اصرار عجیبی شده و معنای آن با غیر این لفظ متکرراً بیان شده و در روایات و آمده از عترت طاهره با تعبیرات گوناگون آمده است و مناسب است که مفهوم این لفظ را در آغاز بحث از نظر اهل لغت روشن کنیم سپس وارد بحث شویم:

در لسان العرب میگوید: «جامع معنای فتنه، ابتلاء و امتحان و اختبار است، و ریشه آن مأخوذ است از این تعبیر که میگویی: طلا و قره را مفتون نمودم، بهنگامی که آنها را گداخته ای تا بدش را از خوب جدا سازی» و در صحاح اللغة نیز قریب بهمین تفسیر، تفسیر کرده است.

و راغب در مفردات نیز همین گونه معنا می کند و در بیانی تقریباً طولانی استعمالات مناسب در قرآن کریم را نقل می کند و پس از آن میگوید: «والفتنة من الافعال التي تكون من الله تعالى ومن العبد كالبلية والمصيبة والقتل والعذاب وغير ذلك من الافعال الكريمة، ومتى كان من الله يكون على وجه الحكمة، ومتى كان من الانسان بغیر

وهویت مدخوله آن را به هویتی خالص تبدیل می نماید»

و چون ایمان بخداوند متعال صرف گفتن: «آمتا - ایمان آوردم» نیست بلکه حقیقت ایمان، امانتداری است توأمان با دشواریها، و واقعیتی است ملزوم عهود و میثاقها: میثاق اخلاص در عبادت و نیایش، میثاق جهاد، میثاق صبر بر مکاره و استقامت در مهاول، میثاق قتال فی سبیل الله تا انتفاء هرگونه قوه خطرانگیز از روی زمین که در طریق دعوت الی الله یا آزادی پذیرش دعوت مزبور یا مایه گمراهی و ارتداد اهل ایمان است، میثاق اداء حقوق خالق و خلق، میثاق تأدیه حقوق نفس خویش... و بنابراین، صرف گفتن: «آمتا» ایمان آفرین نبوده و حقیقت ایمان به مجرد گفتن مذکور، وجود نمی یابد و با چنین دعوائی، مدعیش بحال خود و گذار نمی شود بلکه در محک تجربه اش می اندازند و در بوتقه آزمونش می گذازند تا اگر مغشوش است سیه روی شود و از لقاء الله تعالی و لقاء ملائکه الله و مجالست و مجاورت انبیاء و شهداء و صدیقین که جزاء ایمان است نومید شود.

و همین است مدلول آیات شریفه در آغاز سوره مبارکه عنکبوت: «احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا آمتا وهم لا یفتنون، ولقد فتنا الذین من قبلهم فلیعلمن الله الذین صدقوا ولیعلمن الکاذبین» «آیا مردم می پندارند که بصرف گفتن «آمتا» بحالشان و گذار می شوند و در بوتقه گذارنده آزمون افکنده نمی شوند؟ و حال آنکه مدعیان ایمان پیش از اینها را در گذاره آزمون افکنده چه سنت خداوند است که حقیقت امر را که بر او مکشوف است، روشن سازد و راستگویان و دروغگوها در علم و روشنگری آشکار و از هم ممتاز گردند»

تبدیل هویت

آنان که در دعوای ایمان استوار و صادقند و دشواریهای امانتداری را تحمل نموده اند و از انجام عهود و موثیق، سرفرازانه بدر آمده اند، گذاره آزمون الهی و بوتقه فتنه الله تعالی هویتشان را دگرگون مینماید، و بهویتی دیگری تبدیل می کند، مانند حدیده محمما یعنی قطعه آهنی که در کوره گذاخته شود و تیرگی آن زدوده گردیده و رنگ و خاصیت آتشی پیدا کند و هویت آهنی به هویت آتشی تبدیل شود، یا همچون سنگ تیره بی ارزش که سالهای متمادی در اثر تابش آفتاب و گداختگی متوالی از حالت

تیرگی و بی ارزشی بدرآید، و مبذل بگوهر گرانقیمت لعل و یا یاقوت پرارزش و یا الماس روشن ارزشمند شود، و با گداختگی پایی، تبدیل ماهیت داده و جوهر و گوهر کاملی گردد.

گذاره بلایا و محنتها و صبر بر مکاره و تحمل سنگینهای امانتداری خدائی، تبدیل هویت می نماید و از یاسرین عامرو سیه بنت خیاط کنیزک سیاه، حقیقتی دیگر پدید می آورد یعنی الگوی صبر و استقامت، و نمونه فداکاری در راه حق و عدالت، و اسوه صدق و صفا و مقاومت می سازد:

همچوسنگی کوشود کل لعل ناب پُر شود او از صفات آفتاب
وصف آن سنگی نماند اندر او پُر شود از وصف خور او پشت و رو
و همین فتنه پایه اساسی استحاله و تبدل ذات و صفات آدمی و
وصول بمقام فناء و بقاء بالله تعالی است و فناء افعالی و صفاتی
و احياناً ذاتی با گذاره ابتلاء و محنت و مصائب ممکن است:

نان مرده چون حریف جان شود زنده گردد نان و عین آن شود
هیزم تیره حریف نماند تیرگی رفت و همه انوار شد
در نمکسار خرم مرده فشاد آن خرق و مردگی بکسوت نهاد
صیغه الله هست رنگ ختم او پسها یک رنگ گردد اندر او
آری، اینطور است فنای اراده عبد در اراده تشریفی حق تعالی
در همین عبادات مرسومه نوعی فناء برای عبد می آورد و اراده عبد
رنگ اراده حق بخود میگیرد: «صیغه الله و من احسن من الله صیغه
و نحن له عابدون» (بقره - ۱۳۸) و راز شدت ابتلاء پیمبران صلوات
الله علیهم و اوصیاء و اولیاء و مؤمنان برگزیده نیز همین است
و چنانکه در آغاز بحث اشاره کردیم، روایات مأثور از اهل بیت عصمت
علیهم السلام در این باره بسیار است و امام المحدثین جناب
کلینی قدس سره در اصول کافی بابی را به این امر اختصاص
داده و بنام «باب شده ابتلاء المؤمن» نامیده است که چند نمونه را
نقل می کنیم:

شدت ابتلاء مومن

در صحیح هشام بن سالم از امام صادق علیه السلام آمده که
فرمود: «ان اشد الناس بلاءاً الانبیاء ثم الذین یلونهم ثم الامثل
فلا مثل» - مبتلا ترین مردم به بلاهای شدید پیمبرانند و بعد از آنان
جانشینان و سپس:

آنکه در این بزم مقرب تر است

جام بلا بیشترش می دهند

واز امام محمد باقر علیه السلام روایت می کند که فرمودند: «ان الله تبارك وتعالى اذا احب عبداً غته بالبلاء غتاً وشجته بالبلاء شجاً فاذا دعاه قال: لبيك عبدى لئن عجلت لك ما سألت اتى على ذلك لقادروئن اذخرت لك فما اذخرت لك فهو خير لك».

«خداوند تبارک و تعالی چون بنده ای را دوست داشت، او را در بلاء غرق می کند، و سیلاب بلاء بر سرش ریزان می سازد و هنگامی که خدای را می خواند، خداوند متعال لیبیک می گوید و میفرماید: بنده ام! اگر در قضاء حاجت شتاب کنم من بر آن حتماً قادرم، و اگر آن را برای تو اندوخته کنم همانا آن برایت بهتر است» و همچنین از امام باقر علیه السلام روایت می کند که فرمودند:

«ان الله عزوجل لیتعاهد المؤمن بالبلاء كما يتعاهد الرجل اهله بالهدية من الغيبة ويحميه الدنيا كما يحمي الطبيب المريض»
«خداوند عزوجل با ارسال بلاء پیاپی از مؤمن تفقد می فرماید همانگونه که مرد غایب از اهل خویش با ارسال هدیه پیاپی از آنان تفقد و دلجوئی مینماید، و خداوند متعال مؤمن را از دنیا پرهریز میدهد چنانکه طبیب بیمار را پرهریز میدهد» و از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرمودند:

«دعي النبي صلى الله عليه وآله الى طعام فلما دخل منزل الرجل نظر الى دجاجة فوق حائط قد باضت فتقع البيضة على وتقر في حائط فشبنت عليه ولم تسقط ولم تنكسر، فتعجب النبي صلى الله عليه وآله منها فقال له الرجل: أعجبت من هذه البيضة، فوالذي بعثك بالحق ما رزئت شيئاً ففقط؛ فتهض رسول الله صلى الله عليه وآله ولم يأكل من طعامه شيئاً وقال: من لم يرزأ فما لله فيه من حاجة».

«پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله بمیهمانی دعوت گردید، و چون داخل منزل میزبان شد، مرغ خانگی را دید که بر روی دیوار تخم نهاده، تخم غلطید بر روی میخی که در دیوار کوفته شده بود و روی همان میخ ماند نه افتاد و نه شکست، پیغمبر صلی الله علیه وآله متعجب شد، میزبان عرض کرد: یا رسول الله! از ماجرای این تخم مرغ تعجب میکنی؟ سوگند بخدائی که ترا بحق مبعوث فرمود مصیبت زیان هیچ چیز هرگز بمن نرساند. پس رسول الله صلی الله علیه وآله برخاست و از غذای وی چیزی میل نکرد و فرمود: کسی که هرگز مصیبت ندیده خداوند متعال به

وی بی اعتناء است.

و همچنین از امام صادق علیه السلام روایت میکنند که فرمودند: «قال الله عزوجل: لولا ان يجد عبدى المؤمن فى قلبه لعصبت رأس الكافر بعصاة جديدة لا يصدع رأسه ابداً»

«خدای عزوجل میفرماید: اگر سبب هوس انگیزی و شک در قلب بنده مؤمن تمسک گردید هر آینه عصای کافر می بستم و جمجمه پولادینش میدادم که حتی به دردسر هرگز مبتلا نگردد» (اصول کافی جلد دوم از طبع جدید صفحه ۲۵۲ تا صفحه ۲۵۷)

حدیث اخیر که از صنف حدیث قدس است ظاهراً ملهم از این آیات شریفه از سوره مبارکه زخرف است: «ولولا ان يكون الناس امة واحدة لجعلنا لمن يكفر بالرحمن لبيوتهم سفناً من فضة ومعارج عليها يظهرون، ولبيوتهم ابواباً وسروراً عليها يتكئون، وزخرفاً وان كل ذلك لقا متاع الحياة الدنيا والآخرة عند ربك للمتقين» (۳۳ الی ۳۵) - «اگر نه این بود که جمگی مردم امت واحدة کافر کش میشدند، هر آینه سقفهای خانه های کفار را از نقره قرار میدادیم و نردبانهای برای بالا رفتنشان می افراشتیم و با درهای متعدد عماراتشان را می آراستیم و تختهای گوناگون جهت آسایششان می نهادیم که بر آنها تکیه زنند، و بنقوش طلائی، آن بناها را مزین میکردیم، و همه اینها جز بهره گیری از زندگی دنیای زود گذر چیز دیگری نیست، و زندگانی جاویدان اخروی نزد پروردگارت از آن متقین است»

مقصود آنکه موهبت و سائل بهره گیری از متاع دنیا و اسباب عیش و کامرانی و تجملات آرزوآز و بناهای منقوش زیبا و سریرها و آرایشها و زیباییهای اثاث البیت و امثال اینها، بکفار و فجار از باب کرامت آنان نزد خداوند متعال نیست، بلکه این امر خود دلیل روشنی است بر بی ارزشی دنیا و هوان و بی مایگی آن، که بدشمنان حق و حقیقت ارزانی میدارد و با این زیباییهای فریبنده در همین نشأ آنان را شکنجه میدهد و اینهمه تجملهای چشمگیر و نعمتهای خیره کننده در واقع زشتیها و نقمتهای نعمت نما میباشند و خداوند متعال ابرار و صالحان را از دلباختگی به این امور محفوظ میفرماید، و چنانچه اهل ایمان و تقوی مفتون نمیکردیدند به یقین خدای عزوجل، بیش از اینها بکفار و اشرار می داده است و حتی سقفهای عمارت‌هایشان را از سیم و نردبانهای آنها از زر مینموده و آن بنا را با درهای زیبای گوناگون مزین میفرمود، و سریرهای آرا بخش را تکیه گاهشان می ساخت، ولی برای آنکه مبادا مردم

یکتواخت و یکسان کافر شوند و اساس توحید و عبادت برچیده شود، چنین کاری انجام پذیرفت.

و در عوض به پیغمبران صلوات الله علیهم و اوصیاء و اولیاء علیهم السلام و مؤمنان گزیده، بلا یا مصائب و شدائد موهبت میفرماید، تا با کیمیای این مواهب، استعداد های ذاتی آنان، بارز گردد و مس وجودشان به طلای ناب قضیلت تبدیل شود همانطور که به اعتقاد کیمیاگران، فلزات در اثر برخورد با کیمیا تبدیل هویت میدهند و به زر ناب مبدل میشوند، محنتها و آلام و مشقتها و مصائب نیز همچون کیمیا، هویت آنان را دگرگون می کند و به هویت های نورانی متقلب میسازد و احياناً خود آنان کیمیای تبدیل کننده میشوند، و زهر را شهد و خاک را زر و جهل را علم مینماید:

گفت پیغمبر که از بهر مهان حق، نفس را پاک گرداند بدان او اگر زهری خورد شهدی شود نو اگر شهدی خوری زهری بود کاملی گر خاک گیرد زرشود نافع ارز برورد خاک ستر شود جهل آید پیش او دانش شود جهل شد علمی که در نافع رود مانند غذای مقوی و سالم و غذای گندیده فاسد، چه غذای مقوی و سالم در مزاج بیمار و غلیل مبدل به خلط گندیده و فاسد میشود و سبب تشدید بیماری او میشود، ولی غذای گندیده و فاسد در مزاج انسان تندرست و قوی البینه ممکن است بکمک قوت بنیه و سلامت مزاج به خلط شایسته ای تبدیل شود، و توان و نیروی بیشتر وی گردد.

از خود رستن و بحق پیوستن

و حاصل آنکه گدازه فتنه ها و محنتها و بلاها منشأ ولادت ثانی و تبدیل مزاج روحانی می شود و ولوج به ملکوت سماوات میسر می گردد چنانکه از حضرت عیسی علیه السلام روایت شده که فرمودند:

«لن یلج ملکوت السماوات من لم یولد مرتین» - «هرگز به ملکوت آسمانها راه نمی یابد کسی که دو بار ولادت نیافته است» و مراد از حدیث: «موتوا قبل ان تموتوا» نیز همین است که با گدازه فتنه ها و تحمّل دشواریها و ریاضتهای نفسانی از حیات بهیمی و حیوانی و رذائل نفسانی بمیرد تا مزاج روحانی یافته و در حیات روحانیت متولد گردد، و انقطاع از این امور بهیمی مداخلی است برای

ولادت ثانی و تبدیل مزاج:

شرط، تبدیل مزاج آمدن بدن کز مزاج بد بود مرگ بدن چون مزاج آدمی یگل خوار شد چون مزاج زشت او تبدیل یافت پس حیات ماست موقوف فطام و تا آدمی از پستان مام دنیا منقطع نگردد مزاج وی تبدیل نمی پذیرد، و با انقطاع از حیات فریبا و زود گذر و انقطاع از عادات پلید و اخلاق زشت، حیات نوین روحانی که همان ولادت ثانی و حیات دوم است از طریق موت اختیاری برای او حاصل میشود و بعبارتی:

ممکن است از تعلقات دنیا با ریاضت دشواری چشم پوشید و از وابستگی به مقام و جاه و مال دل کند و بوسیله ورزشها و تمرینهای نفسانی از این وابستگیها منقطع شد اما خلاصی از تناقضات نفسانی و اضطرابهای قلب و وسوسه های آسایش سوز نفس اماره و زغیر و شهیق جهتم ملکات گدازنده ممکن نیست مگر با تحقق بخشیدن: «موتوا قبل ان تموتوا» که همان موت اختیاری و مرگ تبدیلی است یعنی بطور کلی از خود رستن و بحق پیوستن و تسلیم بی چون و چرای شریعت الهی شدن است، که همان معنای از خود مردن و بحیات الهی زنده شدن می باشد. و گرنه قلب آدمی دائماً در قلب و دگرگونی است، و همواره در مسیر طوفانهای اوهام متلاطم و مشکوک آرامش سوز است، و پاداهای صرصر پندارهای آشفته و درهم و برهم و غبار انگیز که غبارش کوری دل میآورد، علی الدوام در ورزش است و دل همچون پری در بیابان دچار آن است:

گفت پیغمبر که دل همچون پری است در بیابانی بدست صرصری است صد هزاران کنشی با هول و سهم نخته نخته گشته در دریای وغم اینها نمونه ای از گدازه های ضمیر وجود هر انسانی است که مردم او را آزار می دهد چه در بیداری و چه در خواب و هر کجا که میگریزی با تو هست و گزیری از آن نداری و چگونه توانی گریخت؟ مگر از خویشستن خویش امکان رهائی است؟ خون بخون شستن محال است و محال!

فقط یک راه وجود دارد و آن عبارتست از آنکه با گدازه فتنه ها و شدائد از خود رستن و بحق پیوستن.

«قل هذه سبیلی ادعوالی الله علی بصیرة انا ومن اتبعنی»